

الانصاف



## در آمد:

رساله «الانصاف» از جمله رساله‌هایی است که مرحوم فیض در اواخر عمر خویش تألیف کرده است سال تألیف رساله ۱۰۸۳ هجری است و خود وی متوفای ۱۰۹۱ هـ. اهمیت این رساله از آن روست که فیض نگاهی نقد گونه بر برخی از آراء و نوشته‌های گذشته خویش دارد و اعتراف می‌کند که برخی آنها را «علی حسب التمرین» نگاشته است. در این رساله در باره چهار دسته متفلسفه، متصوفه، متکلمین و من عندین سخن گفته شده و انتقاداتی از آنان صورت گرفته است<sup>(۱)</sup>.

گویا رساله الانصاف چند بار به چاپ رسیده که یکبار آن، در مجموعه‌ای از رسائل فیض بسال ۱۳۱۱ قمری در تهران بوده است ما چاپ فعلی رساله را با استفاده از نسخه‌ای که بسال ۱۱۸۳ بوده و از روی نسخه‌ای باخط مؤلف استنساخ و مقابله شده عرضه می‌کنیم. این نسخه پشماره ۱۶۶۷ در کتابخانه حضرت آیه الله نجفی موجود است. همچنین در شماره ۸۲ نیز در همین کتابخانه این رساله درج شده است که آن نیز مورد استفاده ما قرار گرفت.

پس از تصحیح، متوجه شدیم که استاد مایل هروی نیز این رساله را در

---

۱. ر.ک: مقاله ما در نشریه کیهان اندیشه شماره ۳۵ تحت عنوان «فیض و تصوف».

مجموعه رسائل خطی دفتر اول از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی چاپ کرده‌اند درمقابله با آن چاپ دریافتیم که در موارد چندی (حداقل ده مورد) نسخه ایشان ناقص بوده و آنچه مورد مراجعه ما قرار گرفته کاملتر و صحیح‌تر است.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انقذنا بالتمسك بحب الثقلين من الوقوع في  
 مهلوى الضلال والصلوة والسلام على نبينا [محمد] واله خير نبي وخير آل.  
 اما بعد فهذه رسالة في بيان طريق العلم بأسرار الدين المختص  
 بالخواص والاشراف تسمى بـ «الانصاف» لخلوها من الجور والاعتساف.  
 چنین گوید مهتدی به شاهراه مصطفی (ص) محسن بن مرتضی  
 - زاده الله هدی علی هدی - که در عنفوان شباب چون از تفقه در دین  
 وتحصیل بصیرت در اعتقادات و کیفیت عبادات به تعلیم ائمه معصومین -  
 علیهم السلام - آسودم، چنانکه به توفیق حق سبحانه و تعالی در هیچ  
 مسئله محتاج به تقلید غیر معصوم نبودم، بخاطر رسید که در تحصیل  
 معرفت اسرار دین و علم راسخین نیز سعی نمایم، شاید نفس را کمالی  
 حاصل آید لیکن چون عقل را راهی به آن نبود و نفس را در آن پایه ایمان  
 که بود دری نمی گشود و صبر بر جهالت هم نداشت و علی الدوام مرا رنجه  
 می داشت، بنابراین چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم و به  
 آلت جهل در ازاله جهل سعی بودم و چندی در طریق مگالامات

متفلسفین به تعلم وتفهم پیمودم ویک چند بلند پروازیهای متصوفه در  
اقاویل ایشان دیدم ویک چند در رعونتهای من عندین گردیدم تا آنکه  
گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، کتب و رسائل می نوشتم وگاهی از  
برای جمع وتوفیق بعضی را در بعضی می سرشتم من غیر تصدیق بکلیها  
ولا عزيمة قلب علی جلها بل احطت بما لديهم فی ذلك علی التمرین زیرا، فلم  
اجد فی شی من اشاراتهم شفاء علّتی ولا فی ادواء عباراتهم بلال غلّتی حتی خفت  
علی نفسی، اذ رأيتها فیهم من ذویهم فتعطلت بقول من قال:

خدعوننی نهیونی اخذونی غلبونی

وعبدونی کذبونی فالسی من اتظلم

ففررت الی الله من ذلك وعذت بالله من ان یوقنی [یوقفنی] هنالك  
واستعذت بقول امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فی بعض ادعیته «أَعِذْنِی اللّهُم  
من ان استعمل الرأی فیما لا یدرك قعره البصر ولا یتقلقل فیہ الفکر»<sup>(۱)</sup>.

ثم انبت الی الله وفوضت امری الی الله فهدانی الله ببرکة متابعة الشرع  
المبین الی التعقی فی اسرار القرآن واحادیث آل سید المرسلین - صلوات الله  
علیهم - وفهمنی الله بمقدار حوصلتی ودرجتی من الایمان، فحصل لی بعض  
الاطمینان وسلب الله منی وسواس [وساوس] الشیطان، والله الحمد علی ما هدانی  
[نا] وله الشکر علی ما اولانی فاخذت انشد شعرا:

---

۱ - نهج البلاغه خطبه ۸۷: فلا تستعملوا الرأی فیما لا یدرك قعره البصر ولا یتقلقل الیه الفکر.

ملك المشرق تشرق والى الروح تعلق

غسق النفس تفرق رفض الكفر تهشم

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

ثم انى جرئت الامور واختبرت الظلمة والنور حتى استبان لى ان طائفة من اصحاب الفضول المنتحلين متابعة الرسول، غمضوا العينين ورفضوا الثقلين واحداثوا فى العقائد بدعاً وتحزبوا فيها شيعاً، لا فى اثنين منهم اتفاق ولا فيما بينهم توالف دينى ولا تحاب اخوانى الا النفاق، وذلك لانهم كانوا يطوفون حول الطوائف الاربع من غير بصارة [بصيرة] ولا متابعة بصير [بصيرة]؛ وكانوا بالحرى ان يتلى عليهم «ومن الناس من يجادل فى الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير»<sup>(١)</sup> وكان الله مقتهم على صنيعه هذا اذ لم يرزقهم التوالف والتحاب والاتفاق [وا] وكلهم الى حب الرياسة ورذيلة النفاسة والنفاق الى ان وقعوا بشؤم هذا الصنيع الشنيع الى التخالف والتدابير والتباغض والتناكر، على ان من شأن النفوس، الحسد والكبرياء وعدم الانقياد لمن كان من ابناء جنسها اذا كان معها فى زمان واحد، واشده اذا كان معها فى بلد واحد وليس كذلك اذا كان قد مات او لم يولد.

ثم حُبهم الرياسة اوقعهم فى استبدادهم بالاراء وتشتتهم فى الاهواء فهم بما عندهم مغرورون وبانفسهم معجبون وبمن سواهم مستهزؤون.  
«كل حزب بما لديهم فرحون فذرهم فى غمرتهم حتى حين»<sup>(٢)</sup>.

قال امير المؤمنين صلوات الله عليه «ما كل ذى قلب بلييب ولا كل ذى سمع بسميع ولا كل ذى ناظر ببصير؛ فيا عجباء من خطاء هذه الفرق على

١ - حج / ٨، لقمان / ٢٠.

١ - مومنون / ٥٣، ٥٤.

اختلاف حججها فی دینها یقتضون اثر النبی ولا یقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغیب ولا یعفون عن عیب یعملون فی الشبهات ویسرون فی الشهوات، المعروف فیهم ما عرفوا والمنکر عندهم ما انکروا، مفرعهم فی المعضلات علی انفسهم وتعویلهم فی المبهمات علی آرائهم کأن کل امری منهم امام نفسه قد اخذ منها فیما یری بحری وثیقات واسباب محکمت»<sup>(۱)</sup>.

وقال علیه السلام فی حدیث آخر «أفأمرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فیعصوه ام انزل الله تعالی دینا ناقصا فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شركاء له فلیهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی ام انزل الله دینا تاما فقصر الرسول (ص) عن تبلیغه وادائه والله سبحانه یقول ما فرطنا فی الكتاب من شیء وفیه تبیاننا لكل شیء»<sup>(۲)</sup>.

وما ذلک کله الا لرفضهم التمسک بحبل الثقلین وترکهم وصیة سید الثقلین، ترى احدهم مولعا بالنظر الی کتب الفلاسفة ولیس له طول عمره هم سواء ولا یكون فی غیره هواه من قبل ان یعلم علما شرعیا اصلیا او فرعیات بل وربما لم سمع قط مما جاء به نبیه (ص) فی ذویه سوى ما سمعه صغره من امه واییه، لم یتعلم من الشریعة ادباً ولا سنة ولم یتقلد من صاحبها فی علمه منة.

سبحان الله عجب دارم از قومی که بهترین پیغمبران را برایشان فرستاده اند به جهت هدایت، و خیر ادیان ایشانرا ارزانی فرمود از روی مرحمت و عنایت و پیغمبر ایشان کتابی گذاشته و خلیفه دانا به آن کتاب واحدأ

۱ - نهج البلاغه خطبه ۸۸.

۲ - انعام / ۳۸.

۳ - نحل / ۸۹ نهج البلاغه خطبه ۱۸.



بعد واحد بجای خود گماشته به نصی از جانب حق تا افاضت نور او تا قیام قیامت باقی و تشنگان علم و حکمت را بقدر جوصله و درجه ایمان هر يك ساقی باشد حيث قال «انی تارك فيکم الثقلین ان تمسککم بها لن تضلوا بعدی، کتاب الله وعترتی اهل بیتی»<sup>(۱)</sup>؛ ایشان التفات به هدایت او نمی نمایند و از پی در یوزه علم بر در احم سالفه می گردند و از نم جوی آن قوم استمداد می جویند [و] بعقول ناقصه خود استمداد می نمایند.

مصطفی اند جهان آنکه کسی گوید ز عقل

آفتاب اندر جهان، آنکه کسی جوید سها

«روی ان اناسا من المسلمین اتوا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یکتف کتف فیها بعض ما یقول الیهود فقال صلی الله علیه وآله وسلم: کفی بها ضلالة قوم لن یرغبوا عما جاء به نبیهم الی ما جاء به غیر نبیهم»<sup>(۲)</sup> فنزلت «اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یشلی علیهم ان فی ذلك لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون»<sup>(۳)</sup>.

۱ - رک: الفدر ج ۲ ص ۶۵، ۸۰، ۲۹۷، ج ۷ ص ۱۷۶، ج ۶ ص ۳۳۰.

۲ - مفصل این نقل در المصنف ج ۱۰ ص ۳۱۳ بدین شرح آمده: عن عبد الله بن ثابت قال: جاء عمر بن الخطاب فقال: یا رسول الله انی مررت باخ لی من یهود فکتب لی جوامع من التوراة قال: افلا اعرضها علیک؟ فتغیر وجه رسول الله (ص) فقال عبد الله: مسخ الله عقلک الا ترى ما بوجه رسول الله (ص)؟ فقال عمر: رضیت بالله رها وبالإسلام دینا وبمحمد رسولا، قال: فسری عن النبی (ص) ثم قال: والذي نفسی بیده لو أصبح فیکم موسی فاتبعتموه وترکتونی لظلمت انه حظی من الأمم وانا حظکم من اللین. ورواه: کشف الأستار ج ۱ ص ۳۷ فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۵۹، سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۱۶، مصنف ج ۶ ص ۱۱۳، ج ۱۱ ص ۱۱۱، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۸۲ غریب الحدیث ج ۲ ص ۲۹ الفائق ج ۶ ص ۱۱۲، مستدرک سفینه البحار ۱۰ ص ۵۵۲.

۳ - عنکبوت ۵۱/.

ووردانه «ذکر فی مجلس النبی (ص) ارسطا طاليس فقال لو عاش حتی عرف ما جنت به لاتبعتی علی دینی»<sup>(۱)</sup>.

بازارچه گاه گاهی برسر نهسد کلاهی مرغان قاف داند آئین پادشاهی

همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینییه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می توان دانست، از پی آن باید رفت. مسکینان نمی دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث یا قرآن است بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشان است. قال الله سبحانه «ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شی وهدی ورحمة وبشری للمسلمین»<sup>(۲)</sup> الی غیر ذلک مما جاء فی معناه.

وهر گاه خلل و قصور در فهم و ایمان ایشان باشد مطالعه کتب فلاسفه و متصوفه نیز سودی نخواهد داد، چرا که آن را نیز کما هو حقّه نخواهند فهمید.  
گر جهسانرا پر دُر مکنون کنم روزی تو چون نباشد چون کنم

«ای کوتاه آستینان تا کی دراز دستی» باید بدانند که اگر به آسمان رفته اند زیاده از قدر حوصله و درجه ایمان خویش نمی توانند فهمید. اگر توانند به تقویت ایمان، حوصله را وسیعتر گردانند، شاید به بالاتر توانند رسید «لو کانوا یعلمون» والا هر چند در این قسم مطالب بیشتر خوض کنند گمراه تر

---

۱ - به این حدیث دست نیافتیم اما در حدیثی دیگر آمد: بر روی ان عمرو بن عاص قدم من الأسکندریه علی سیدنا رسول الله (ص) فسأله عما رأى، فقال: رأیت قوما یبتلسون و یجتمعون حللاً و یذکرون رجلاً یقال له ارسطا طاليس لمتنه الله، فقال رسول الله (ص): مه یا عمرو ان ارسطا طاليس کان نبیا فجهله قومه، رکن: محبوب القلوب ص ۱۴.

گردند «من حیث لا یشرعون» - نعوذ بالله من الضلال بعد الهدی ...  
 نکته‌ها چون تیغ فولاد است نیز      چون نداری تو سهر واپس گریز  
 پیش این فولاد بی اسهر میا      کز بریدن تیغ را نبود حیا

قال مولانا الباقر علیه السلام «ان الله الحليم العليم انما غضبه على  
 من لم يقبل منه رضاء وانما يمنع من لم يقبل منه عطاء وانما يضل من لم يقبل  
 منه هداه»<sup>(۱)</sup>.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست  
 ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

ای برادر سعی کن تا ایمان و یقینت از راه زهد و تقوی قوی گردد تا علم  
 و حکمت بهفرزاید «واتقوا الله وعلمکم الله»<sup>(۲)</sup> و الا زیاده سری نکن و یا از گلهم  
 خویش پیش [بیشتر] مکش «رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره»<sup>(۳)</sup>.

چون مستعد نظر نیستی وصال مجسوی  
 که جام جم نکنند سود وقت بی بصری

نعم ان شائق المعرفة اشمخ من ان يطير اليه كل طائر وسرادق  
 البصرة احجب من ان يحوم حوله كل سائر.

۱ - روضة الکافی ص ۷۵ نامه امام باقر (ع) به سعد الخیر.

۲ - بقره ۲۸۲.

(۳) - غرر الحکم ج ۱ ص ۲۰۸.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس  
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

نه هر که چهره بر فروخت دلبری داند  
نه هر که آئینه سازد سکندری داند

هزار نکته باریکتر از مو اینجاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و پیروان ایشان است.  
واما مجادلان متکلمین و متعسفان [متعشفان] من عندین فهم کما قیل  
«جمعی افسار تقلید از سر انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته اند،  
بطواهر نبوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند نه  
طبعشان گذارد که با سر تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند  
«مذبذبین بین ذلك لا الی هولاء ولا الی هولاء»<sup>(۱)</sup>.

از بهر فساد و جنگ جمعی مردم  
کردند بکوی گمراهی خود را گم

در مدرسه هر علم که آموخته اند  
فی القبر یضرهم ولا ینفعهم

۱ - نساء / ۱۴۳ این سخن معلوم نشد از کیست اما هر چه هست فیض به این جمله علاقمند  
است و آنرا در رساله راه صواب و پند جای دیگر نیز آورده.

وبالجملة طائفه [ای] واجب و ممکن می گویند و قوتی علت و معلول می نامند و فرقه [ی] وجود و موجود نام می دهند و من عندی را هر چه خوش آید. و ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین و متعابعان شرع میبینم، سبحان الله می گوئیم، الله را الله می خوانیم و عبد [عبید] را عبید می دانیم. قال الله سبحانه «ان كل من في السموات والارض الا اتى الرحمن عبدا»<sup>(۱)</sup> نامی دیگر از پیش خود نمی تراشیم و به آنچه شنیده ایم قانع می باشیم.

و شکی در این نیست که در محکّمات ثقلین از این نوع سخنان که در میان این طوائف متداول، و اصطلاحاتی که بر زبان ایشان متداول است هیچ خبر و اثر نیست، و تاویل متشابهات همه کس را میسر نه، بلکه مخصوص راسخین فی العلم است، و هم المقرون بجملة ما جهلوا تفسیرة، المعترفون بالعجز عما لم يحيطوا به<sup>(۲)</sup>.

قال رجل لامير المؤمنين صلوات الله عليه: صف لنا ربك لنزداد له حبا و به معرفة ففضب عليه السلام ثم صعد المنبر فخطب خطبة جليلة قال فيها «فانظر ايها السائل فما ذلك القرآن عليه من صفة فأنتم به واستضي بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه مما ليس علمك في الكتاب فرضه ولا في سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله عليك واعلم ان للراسخين في العلم هم الذين اغناهم الله عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقصر

۱ - مریم / ۹۳.

۲ - این کلام برگرفته از سخن بعدی است که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است.

على ذلك ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين»<sup>(۱)</sup>.  
اشار عليه السلام في كلامه هذا الى قوله عز وجل «يقولون امنا به كل من عند ربنا»<sup>(۲)</sup>.

وقال عليه السلام لابنه الحسن في وصيته كتبها اليه «دع القول فيما لاتعرف، والخطاب فيما لاتكلف، وامسك عن طريق اذاخفت ضلالتك، فان الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال»<sup>(۳)</sup>.

وقال ايضا في هذه الوصية «واعلم يا بني ان احب ما انت آخذ به الى من وصيتي: تقوى الله والاقتصار على ما افترضه الله عليك والاخذ بما مضى عليه الاولون من ابائك والصالحون من اهل بيتك فانهم لم يدعوا ان ينظروا [نظروا] لانفسهم كما انت ناظر وفكروا كما انت مفكر ثم ردهم آخر ذلك، الاخذ بما عرفوا والامساك عما لم يكلفوا»<sup>(۴)</sup>.

با حضرت امام حسن عليه السلام چنين خطاب مى كند تا به امثال ما چه رسد.

اينجا آشنایان در مقام [طريق] حيرتند  
دور نبود گر نشینند خسته [و] مسکین غریب

وقال صلوات الله وسلامه عليه «ما وحده من كيفه ولا حقيقته اصاب من مثله ولا آياه عنى من شبه ولا صمده من اشار اليه وتوهمه»<sup>(۵)</sup>.

۱ - نهج البلاغه خطبه ۹۱.

۲ - آل عمران ۷.

۳ - نهج البلاغه / نامه ۳۱.

۴ - نهج البلاغه نامه ۳۱ بند ۳۳.

۵ - نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

وقال السجادة عليه السلام «ان الله عز وجل علم ان يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد والايات من سورة الحديد الى قوله «عليهم بذات الصدوره» فمن رام وراء ذلك فقد هلك»<sup>(۱)</sup>.  
وقال عليه السلام «لو اجتمع اهل السماء والارض ان يصفوا الله بعظمته لم يقدرُوا»<sup>(۲)</sup>.

وقال الباقر عليه السلام «هل سمي عالما قادراً الا [لما] وهب العلم للعلماء والقديره للقادرين، كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم ولعل النمل الصغار يتوهم ان الله زبانيين لانهما كما لها ويتوهم ان هدمها نقصان لمن لا يكونان له وهكذا حال العقلاء فيما يصفون الله»<sup>(۳)</sup>.

وقال عليه السالم «تكلّموا في خلق الله ولا تكلّموا في الله فان الكلام في الله لا يزداد صاحبه الا تحيراً»<sup>(۴)</sup>.

وقال الصادق عليه السلام «كيف اَصِفُهُ بالكيف وهو الذي كَيْف الكيف حتى [صار] كيفا فعرف الكيف بما كيف لنا من الكيف»<sup>(۵)</sup>.  
وقال عليه السلام «لا تصدوا القرآن فتضلوا بعد الهيان»<sup>(۶)</sup>.

وقال الكاظم عليه السلام «ان الله اعلا واجل واعظم من ان يبلغ كنهه

۱ - الكافي ج ۱ ص ۹۱ تفسير الصافي ج ۵ ص ۳۹۳ از كافي.

۲ - الكافي ج ۱ ص ۱۰۲.

۳ - الرافي ج ۱ ص ۸۹، الراشح السماريه ص ۱۳۳ مير داماد توضيحاتي نيز در باره حديث آورده است، ورك: محبوب القلوب ص ۷۳.

۴ - الكافي ج ۱ ص ۹۲.

۵ - الكافي ج ۱ ص ۱۰۳.

۶ - الكافي ج ۱ ص ۱۰۰.

وصفه، فصقوه بما وصف به نفسه وكفوا عما سوى ذلك»<sup>(۱)</sup>.

وقيل له عليه السلام: بما اوجد الله؟ فقال يا بونس «لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك ومن ترك اهل بيت نبيه ضلّ ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر»<sup>(۲)</sup>.

وقال الرضا عليه السلام «اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك»<sup>(۳)</sup>.

وقال «ما توهمت من شي فتوهموا الله غيره»<sup>(۴)</sup>.

جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش
نه ادراك در کنه ذاتش رسد	نه فکرت به غور صفاتش رسد
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم	نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
که خاصان دراین ره فرس رانده اند	بلا احصى از تك فرو مانده اند

فلا تلتفت الى من يزعم انه قد وصل الى كنه الحقيقة المقدسه، بل احث التراب في فيه، فقد ضل فغوى وكذب واغترى، فان الامر ارفع واطهر من ان يتلوث بخواطر البشر وكل ما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم الكبرياء بفراسخ واقصى ما وصل اليه الفكر العميق فهو في غاية مبلغه من التدقيق.

آنچه پیش تو غیر از آن نیست	غایت فکر توست الله نیست
گفتم همه ملك تو سرمایه توست	خورشید فلک چو ذره در سایه توست
گفتا غلطی زما نشان نتوان یافت	از ما توهر آنچه دیده ای پایه توست

۱ - الکافی ج ۱ ص ۱۰۲.

۲ - الکافی ج ۱ ص ۵۶.

۳ - الکافی ج ۱ ص ۱۰۱.

۴ - الکافی ج ۱ ص ۱۰۱.



سبحان من حارت لطايف الاوهام في بيدااء كبريائه وعظمته وسبحان من لم يجعل للخلق سبيلا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته. وليعلم ان هذه الطوائف الاربعة وان كانوا يسرون في الحيرة ويجولون في الضلال الا ان الانصاف يحكم بانهم على اختلاف مذاهبهم لم يخرجوا بشئ من اقاويلهم وعقائدهم من الاسلام، ولم يأتوا بما يوجب على احدهم اسم الكافر، لاتفاقهم جميعا على الاقرار بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر، والتزامهم احكام الشرايع بعزيمة من قلوبهم ووجدان في السعي في وجدان ما ضل عنهم من مطلوبهم، فان ثبت وتحقق قطعا في شخص من اشخاصهم انه لم يهتد لولاية ائمة المعصومين - عليهم السلام - فهو خارج من الايمان بالمعنى الاخص دون الاسلام، كما يستفاد من الاخبار المعصومية الا اذا كان ناصبا فحينئذ يخرج من الاسلام ويستحق السب واللعن بشرط ان يكون مصرا على النصب الى حين موته غير توبة.

ثم لما ثبت عن ائمتنا - عليهم السلام - المنزلة بين المنزلتين وهي الضلال دون الكفر بين الايمان والكفر، وثبت ان امر صاحبها الى الله سبحانه، فلا يجوز لعن احد ممن كان على الفطرة بمجرد كونه ضالا ما لم يتحقق كفره يقينا وما لم يثبت ثباته على كفره الى ان ادركه الموت مستبيناً.

قال رجل للمصادق عليه السلام: انا نبرء منهم لا يقولون ما نقول، قال: فقال «يتولونا ولا يقولون ما تقولون تبرؤون منهم؟ قال نعم. قال: قلت نعم، قال: فهو ذا عندنا ما ليس عندكم فينبغي لنا ان نبرأ منكم قال: قلت: لاجعلت فداك - قال: وهو ذا عند الله ما ليس عندنا افتراء ما طرحناه قال: قلت: لا والله جعلت فداك ما تفعل؟ قال: فتولوهم ولا تبرؤا منهم ان من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلاثة اسهم... الحديث بطوله رواه في الكافي<sup>(١)</sup>.

فما بال اقوام يطلقون السنتهم بلعن من تكلم يوما هنالك لا يرتضيها  
اللاعن ولعل لها معنى صحيحا لا يفهمه الا اللاعن او لعله تاب من ذلك او  
لعلها قالها لمصلحة كانت هنالك او لامر غير ذلك.

قال مولانا الباقر عليه السلام «ان اللعنة اذا خرجت من فم صاحبها  
ترددت فان وجدت مساعدا ولا رجعت على صاحبها»<sup>(۱)</sup>.

ثم غیر ضاف [خاف] علی اولى النهی ان من رفض منهاج الثقلين فی  
اكتساب المعارف، واتبع بعض هذه الطوائف، فهو ضال عن سبيل الهدی «الا  
من تاب وآمن وعمل عملا صالحا ثم اهتدى»<sup>(۲)</sup>.

ألا فاشهدوا ايها الاخوان بشهادة اسالكم عند [بها] الحاجة اني ما  
اهتديت الا بنور الثقلين وما اقتديت الا بائمة المصطفين وبرئت الى الله مما  
سوى منهم هدى الله فان هدى الله هو الهدى،

نه متكلمم ونه متفلسف ونه متصوفم ونه متكلف بلکه مقلد قرآن وحديث  
ونابع اهل بيت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوائف اربع ملول وهر  
کرانه، واز ما سوای قرآن مجید وحديث اهل بيت آنچه بدین دو آشنا باشد  
بیگانه.

آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت ..... الاحديث دوست که تکرار می کنم

چرا که در این مدت که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای دور اندیش  
بودم؛ طرق مختلفه قوم را آزمودم و به کته سخنان هر يك رسیدم و بدیده بصیرت  
دیدم که چشم عقل از ادراك سبحات جلال صمدیت خاسر و نور فکر از رسیدن

۱ - الکافی ج ۲ ص ۳۶۰.

۲ - طه / ۸۱.

بسرادات جلال احدثت قاصر بود. کَلَمَا اِدام العقل ان يبصر شيئاً «انقلب اليه البصر خاسئاً وهو حسير»<sup>(۱)</sup> وکَلَمَا بزغ نور الفكر ليضي اضمحل متلاشياً ثم اقل وهو خسير.

فلما رأيت الا كذلك ناديت من وراء الحجاب العبوديه «سبحانك اني كنت من الظالمين»<sup>(۲)</sup> غفرانك، اني «لا احب الاقلين اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفاً مسلماً وما انا من المشركين»<sup>(۳)</sup> «ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين»<sup>(۴)</sup>.

هر جمسولی که بدیدیم بدو یار شدیم  
هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم

کهریاء حرم حسن تو چون روی نمود  
چار تکسیر زدیم از همه بهزار شدیم

پرتو حسن تو چون تافت برفتیم از هوش  
چون که هوش از سر مافت خبردار شدیم

در پس پندار بسر می بردیم  
خفته بودیم زهیهای تو بیدار شدیم

---

۱ - برگرفته از آیه ۲ سوره ملک.

۲ - انبیاء ۸۷.

۳ - انعام ۷۹.

۴ - انعام ۱۶۲.

شربت لعل لبث بود شفای دل ما  
 بعبت ما زی نسخه عطار شدیم  
 مصحف روی وحدیث لبث از یاد ببرد  
 هر چه خواندیم و دگر بر سر تکرار شدیم  
 راه رفتیم بسی تا که بره پی بردیم  
 کار کردیم که تا واقف این کار شدیم  
 روز مانیکتر از دی دی ماهه زیریر  
 سال و سه خوش که به از پا روز بهزار شدیم  
 هر چه دادند بما از دیگری بهتر بود  
 تا سزاوار سرا پرده اسرار شدیم  
 در دل دیده ما نور تجلی افروخت  
 تا به نیروی یقین مظهر انوار شدیم  
 سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم  
 بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم  
 آشنا فیض از اینگونه سخن بهره برد  
 نزد بیگانه عبث بر سر گفتار شدیم<sup>(۱)</sup>

---

۱ - رك: دیوان فیض ص ۲۵۹ از انتشارات کتابخانه سنائی آنچه در دیوان آمده تفاوتهای اندکی با اشعار این رساله دارد.

مولاي مولاي ان الذي تسربت باللاهوتيه، الازليه وتفردت بالوحدانية  
 الابدية السرمدية، نفذت دون ديموميتك سلسلة الزمان وقعدت عن وصف قيمومتك  
 شقشقة البيان وتجلت لعبادك في مشارق البهجة والجمال وتحجبت عنهم  
 سرادقات العزة والجلال، عميت اعين العقول عن استجلاء كبريائك  
 وعييت السنة الفحول عن استملاء آلائك، اشرقت بنور ظهورك حتادس ظلم  
 السديجور ، واحتجبت عن نواظر العقول باشراف ذلك النور، تركت قلوب  
 الطالبين في بيداء كبريائك والهة حيرى ولم تجعل لمراقى اقدام العقول الى  
 حرم عظمتك مجرى، هيهات هيهات ما لا ذلاء اسر العبودية وادراك سبحات  
 جلال الربوبية وانى الاسراء ذل الناسوت ونيل سرادقات جمال اللاهوت،  
 سبحانك سبحانك لا يحصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وفوق  
 ما يقول القائلون، اعصم قلوبنا بنور هدايتك عن ورطات الضلال، ووقفنا لقرع  
 باب خدمتك بالقدووالاصال ثم كحل ابصار بصائرنا بنور معرفتك حتى نلاحظ  
 بضياء حضرة الجلال، فيلوح لنا من البهجة والبهاء والكمال ما يستقيح دون  
 مبادئ اشراقه كل حسن وجمال، ونستثقل ما يصرفنا عن مشاهدتك وملازمتك  
 غاية الاستثقال، او نقبل بكنه هممنا على حضرتك واثقين بوصال ليس دونه  
 فصال، ورحم [وارحم] يا الهنا نفوساً عن مذاهب الهدى جايه وفي غياهب  
 الردى حايه، وارفع عنا علم الهداية واقشع عنا ظلم العماية واسلخ عنا ظلمة  
 التلبيس والتمويه واشرق علينا شمس التوحيد واقمار التنزيه وعلمنا من لدنك  
 علما يكون دواء داء قلوبنا، وبصر عمى افئدتنا وشفاء مرض اجسادنا وصلاح  
 فساد صدورنا وطهور دنس انفسنا؛ واجعل حبك شعارنا وذكرك دثارنا بجودك  
 وكرمك يا حنان يا منان «سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على  
 المرسلين»<sup>(١)</sup> والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً.